

صلح نوشت

صلح با طعم ایرانی



نویسنده و پژوهشگر فرهنگی

بشر برای آن که بتواند به آسانی به اهداف خویش دست یابد، به‌ آرامش و جمعیت خاطر نیاز دارد. در عین حال در کنار چنین احساسی، نیروی دیگری هم در درون بشر وجود دارد که باید آن را خشونت طلبی نامید. اصولا در دستگاه آفرینش همه چیز دارای قرینة یا تضاد است. برای مثال در برابر نور ظلمت هست و در مقابل نیکی، بدی اصولا جهان بدون تضاد قابل تصور نیست. از همین رو بسیاری از متفکران معتقدند وقتی انسانی متولد می‌شود همراه با او مرگ هم پا به هستی می‌گذارد. در واقع زندگی گذری است که نهایتا به مرگ ختم می‌شود. صلح و جنگ نیز از این مقوله جدا نیستند. در طول تاریخ بشر، ایام صلح و جنگ مدام از طی هم روان بودند. گرچه نوع روابط در این زمینه‌ها در طول زندگی بشر تفاوت‌هایی پیدا کرده است اما ماهیت آنها هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارد. از سوی دیگر نباید فراموش کرد برخی از آدمیان اصولا صلح‌طلبند و به سمت آرامش و صفای باطن گرایش دارند و به عکس برخی چنین نیستند. باید گفت فرهنگ‌های موجود در هر جامعه، مبین این خلیقات است. با نگاه به فرهنگ‌های ثبت‌شده در تاریخ درمی‌یابیم، خشونت‌طلبی در میان برخی از اقوام بیش از اقوام دیگر بوده است. برای مثال در تاریخ ایران، پدیده‌هایی در پرورش صلح‌طلبی و صفای باطن به وجود آمده که بارزترین آنها عرفان ایرانی است. این عرفان، آدمیان را به صلح، آرامش و دوستی دعوت می‌کند و پیشرفت و تعالی آدم و عالم را از همین منظر مورد توجه قرار می‌دهد. از این‌روست که متفکر بزرگ دنیای اسلام، «هانری کوربن» نیز همین نظر را بر گزیده و گفته است: «عرفان ایرانی که وارد عتوق‌های دینی شد، همان قلب پنبه‌د فرهنگ ایرانی است». در تاریخ بسیاری

گفت‌وگو با حسین دهباشی، مدیر پروژه تاریخ شفاهی عصر پهلوی دوم

تاریخ نگاری فروپاشی

◀ ادامه از صفحه ۹

مدیران فرهنگی را چگونه برای انجام و تصویب چنین پروژه‌مشکلی مجاب کردید؟
چه کسی گفته که مسئولان ما برای انجام این پروژه متقاعد شدند؟ اصلا دستور هیچ مسئولی در کار نبود. ما بعضی مواقع فراموش می‌کنیم که اتفاقا خیلی از پروژه‌های مهم، بزرگ و آثار ماندنی کشور، با انگیزه شخصی ساخته شده. در مثل مناقشه نیست اما «الغدیر» چطور نوشته شده؟ علامه امینی با همه عظمت‌اش برای دیگران روزه قضا گرفته و نماز قضای نیایی خوانده تا هزینه‌های این کار بزرگ خرده خرده و به زحمت جور شود و او مثلا بتواند برای پیدا کردن نسخ نایاب کتب خطی سفرهای سخت و طولانی برود و کاری بکند کارستان. حتی اثر جهانی و بی‌نظیر و جاودانه‌ای چون شاهنامه نیز اگر چه به ظاهر و به قول امروزی‌ها اسپینسر (!) داشته، اما نهایت‌اش با قواعد میزبوی وزارت ارشاد سلطان محمود جور نیامده و فردوسی قدرنیافته که هیچ در اوج فقر و تنگدستی و غم و افسردگی و دلخوری، چشم بر جهان غالباً نامرد فروبسته. این پروژه هم شخصی آغاز شد و با قرض کردن، با کار دیگر انجام دادن، جلو رفت. چندسال بعد از التماس کردن به ایسن و آن، کم‌کم دیگران حاضر شدند، کمک شدند. اوایل در حاشیه پروژه‌های دیگر و در کنار آن مسافرت‌های کاری مصاحبه می‌گرفتم. اولین‌بار که پول پرداخت شد و صداوسیما و کتابخانه ملی آمدند وسط و ۴، ۵سال بعد از شروع کار بود. آخرین باری را که دق ام نداده و خسون به دلم نکردند و احیانا خسته‌نباشیدی گفته‌اند هم واقعا یادم نمی‌آید.

جمع شدن این سه ضلع یک شکل گرفت؟
آن موقع در شبکه ۴ سسما کار می‌کردم. شبکه‌ای که صوری لازم را برای این کار داشت، اما بودجه بسیار محدودی داشت. مدیر شبکه ۴ حاضر شد، توافقم‌ام‌ای با کتابخانه ملی امضا کند. آقای بجنوردی، رئیس وقت کتابخانه ملی و مرحوم دکتر احسان ترقایی واسطه این امر خیر شدند که توافقم‌امه‌ای بین من به‌عنوان شخص حقیقی و کتابخانه ملی و صداوسیما بسته شود. اول من با کتابخانه ملی یک قرارداد بستم.

بعد هم با صداوسیما قرارداد بستم ولی یک قرارداد سه‌جانبه هم بسته شد که اینها توافق می‌کنند که یک کار مشترک با همدیگر انجام بدهند بدون این که اسمی از پول آمده باشد، تقریبا ۱۵ سال پیش. **برای چند نفر؟**

آن موقع گفته بودیم با صد نفر از مقامات عصر پهلوی صحبت شود که هیچ‌گاه به صد نفر نرسید. خیلی از نتوان و نیروی‌مان را برای او خرج کنیم. جامعه‌ای که در آن خودخواهی و خودشیفتگی به شکل بیمار گونه رواج پیدا کند، نمی‌شود فرهنگ فعالیت‌های داوطلبانه را در آن ترویج کرد. نگرش خودشیفته‌وار امکان به رسمیت شناختن دیگری را می‌گیرد و نمی‌توانیم امکان و حقی بهترمندی از خود را برای دیگران متصور شویم. این که چرا جامعه دچار این خودشیفتگی می‌شود، جای تحلیل‌های بیشتری دارد ولی وقتی بستر بهترمندی و تبعیض از میان برود و امکان سواستفاده محدود شود و شایستگی و شایسته‌سالاری حاکم باشد، امکان به‌رسمیت شناختن دیگری فراهم می‌شود. وقتی خود فرد در معرض تهدید است، به خودش فکر می‌کند. اما فضای آرامش و امنیت و بهرمندی و امکان این که هر کسی می‌تواند با کوشش در جای خود قرار گیرد، این فضای امن را ایجاد می‌کند که اول خودمان و بعد دیگران را به رسمیت بشناسیم و امکان این که برای دیگری قدمی برداریم به‌وجود می‌آید.

بره گزیده سخنان شان جایی استفاده نشود. در ابتدا صداوسیما با انتشارات سروش که زیرمجموعه خودش بود مکاتبه کرد و چون گفتند مقدمه انتشار انبوه متن کامل مصاحبه‌ها و تهیه ضمایم آن در قالب کتاب این کار ۲میلیارد تومان کمک‌هزینه می‌خواهد و برای تلویزیون پرداخت این کمک هزینه ممکن نبود، سروش چاپ نکرد. بعدها قراردادای با حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی منعقد شد که در ازای چاپ کتاب‌ها در انتشارات سوره مهر و صرفا با آوردن آرم شبکه اول در جایی از کتاب، کلیه حقوق مادی و معنوی آثار به من و حوزه هنری واگذار شود؛ که این هم نند. خورد به‌سال آخر دولت آقای احمدی‌نژاد و تمرکز پول‌ها در پروژه بر هزینه مسکن مهر و قبض بودجه‌ها و حوزه هنری هم به خاطر مسائل مالی کنار کشید. بعدا سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران که از ابتدا همه یکی از ستون‌های اصلی پروژه بود در دوره رئیس تاریخ پژوه و علاقمند جدیدش مشتاق‌تر شد و گفت چاپ می‌کنیم. بنابراین تلویزیون تحت همان شرایط قبلی، کل حقوق کتاب را به من واگذار کرد. فقط حق پخش تلویزیونی‌اش را نگه داشت و بعد ناگهان باخبر شدیم که بدون اجازه هیچ‌کدام از



کار کنی و ما می‌گفتیم اینها را که دفعه قبل خدمت شما گفتیم؟! حالا آدمیزاد شما فیلم بگیریم. دوباره می‌گفت باید فکر کنیم. خلاصه ماجرای رفت و آمد ما شد ۸ یا ۷ بار و آخرش هم صحبت نکرد. یعنی جلب اعتماد ساده‌ای نبود.

سوال‌های شما از پیش تعیین شده بود یا اقتضایی جلوبومی رفت؟

نه اقتضایی جلو می‌رفت. البته کتاب‌ها عین مصاحبه‌هاست. نکته‌ای که کتاب‌ها دارد این است که ما به‌خاطر خوشخوان کردن متن، هیچ تغییری در آنها ندادم. حتی ما کلمه «واسه» را به «برای» تغییر ندادیم و خواننده محترم متوجه می‌شود که در متن آذربریزین و نصر دو نثر متفاوت وجود دارد. یکی لحن نظامی دارد و دیگری لحن استاد دانشگاهی. البته با توجه به این بحث، ویرایش خیلی سخت‌تر بود. چون ما مجبور بودیم کلمات را همان‌طور که بوده بپایه کنیم و اگر کلمات را گرد می‌کردیم خوشخوان‌تر می‌شد، اما نکردیم. این اوج امانتداری در تاریخ شفاهی است.

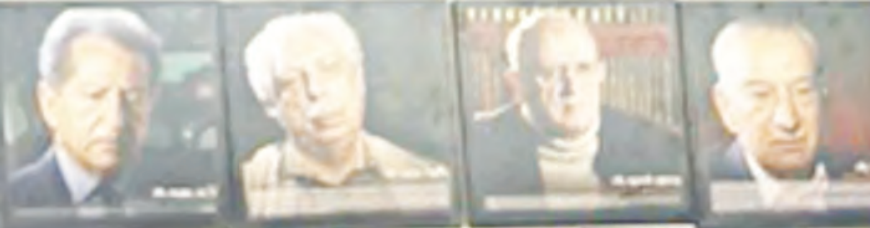
برای راستی آزمایی مصاحبه‌ها چه کردید؟ چون در ماجراهای تاریخی که زمان زیادی از آن گذشته ما اختلافات زیادی می‌بینیم. مثلا روایتی که آقای آذربریزین در رابطه با طپسین دارد یا در مورد گروگانگیری یا آنچه به‌طور معمول می‌شنیدیم
ما تفاوت دارد. شما در مورد اینها چه کار کردید؟

ما تا نهایت آنچه توانستیم راستی از ما بی کردیم. موردی

موردی پیش آمد که عملی از شما سر بزند که موجب سلب اعتماد شود و آنها دیگر شما را

نپذیرند؟

بله. الان که تعریف می‌کنم ظاهرآ خنده‌دار و با مزه ولی در واقع مسخره و گر به‌دار بود. مثلا از آمریکا رفته بودم پیش دکتر عبدالمجید مجیدی (وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه در دولت هویدا) در پاریس. آن روز هم ایشان اولین برخوردش با من بود. یکی از همین دوستان در آمریکا به او زنگ‌زده و توصیه کرده بودند. خلاصه صحبت که شروع شد ماجرای اتفاق افتاد. ایشان یک موبایل نوکیا از این مدل‌های ساده داشت که خوب آنتن می‌دهد. من هم دقیقا یکی از اینها را داشتم و وقتی به خارج از آمریکا می‌آمدم از این استفاده می‌کردم. هنگام صحبت دیدم موبایلم روی میز است، تا آن را برداشتم ایشان با همان آرامش و لحن و قاطعیت خاص مقامات قبل از انقلابی گفت «آقا اون گوشی منه» معذرت‌خواهی کردم و گذاشتم روی میز. گوشی‌ها شبیه هم بود و



بود مثل کتاب آقای نصر یا آقای آذربریزین که فواصل بین نوبت‌های گفت‌وگوها طولانی و یک هفته‌ای و ۱۰ روزه بود. این درست است که از یک جهت ممکن است رشته سخن از دست برود، اما از یک جهت خوب بود. ما این فرصت را مغفتم می‌شمردیم و مباحث را سریع بپایه می‌کردیم و برای دوستان در جاهای مختلف ایمیل می‌کردیم تا آنها بتوانند بر این اساس اسناد را مطالعه و سوالات چالشی‌تری را مطرح کنند و احیانا اگر سندی در تعارض با این بحث هست کمک کنند. در مورد آقای آذربریزین دو تن از فرماندهان نیروی هوایی بعد از انقلاب مشاورین نظامی ما بودند. این به شدت کمک می‌کرد. اما مثلا در مورد آقای همایون که فواصل گفت‌وگوها محدود و روزانه بود، ما این فرصت را نداشتیم و به تیم گفت‌وگوکننده در آن دوران، فشار زیادی آمد. در مورد برخی افراد که اظهارنظر می‌شد، من مطلب ادعایی مصاحبه‌شونده را می‌فرستادیم تا آنها هم نظرشان را بگویند و ما به صورت پاورقی بیاوریم.

مبنای پاورقی زدن شما چه بود؟

ما بنا را بر این گذاشتیم که یک کتاب هر چند برای تاریخ است، ولی فقط مورخان آن را نمی‌خوانند و یک فرد علاقمند به تاریخ هم باید بتواند آن را به‌صورت گویا بخواند. ممکن است بسیاری از این پاورقی‌ها برای مورخان زیاد به‌نظر برسد. چون این اطلاعات را دارند، اما ما الان با نسلی مواجه هستیم که ضعف اطلاعات تاریخی دارد. بنابراین اسنادی که برای اولین بار دیده شده، چه اسنادی که از وزارت خارجه آمریکا گرفته شده، چه بریتانیا و چه اسنادی که از ساواک هست – مثل آقای نصر که عکس‌های کتاب را ما برای اولین‌بار منتشر می‌کنیم – همین‌طور عکس‌هایی را که از البوم شخصی خانوادگی خودشان لطف کردند و در اختیار ما قرار دادند، استفاده کردیم.

بله. الان که تعریف می‌کنم ظاهرآ خنده‌دار و با مزه ولی در واقع مسخره و گر به‌دار بود. مثلا از آمریکا رفته بودم پیش دکتر عبدالمجید مجیدی (وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه در دولت هویدا) در پاریس. آن روز هم ایشان اولین برخوردش با من بود. یکی از همین دوستان در آمریکا به او زنگ‌زده و توصیه کرده بودند. خلاصه صحبت که شروع شد ماجرای اتفاق افتاد. ایشان یک موبایل نوکیا از این مدل‌های ساده داشت که خوب آنتن می‌دهد. من هم دقیقا یکی از اینها را داشتم و وقتی به خارج از آمریکا می‌آمدم از این استفاده می‌کردم. هنگام صحبت دیدم موبایلم روی میز است، تا آن را برداشتم ایشان با همان آرامش و لحن و قاطعیت خاص مقامات قبل از انقلابی گفت «آقا اون گوشی منه» معذرت‌خواهی کردم و گذاشتم روی میز. گوشی‌ها شبیه هم بود و

• در این مصاحبه‌ها همین تفاوت زاویه بین مصاحبه‌کننده به‌اصطلاح بچه‌بسجی و حزب‌اللهی و آن مصاحبه‌کننده اصطلاحا طغوتی شاید باعث شده که آدم‌ها گاهی رعایت‌حال همدیگر را بکنند و همین باعث انصاف می‌شود.

• خیلی از پروژه‌های مهم، بزرگ و آثار ماندنی کشور، با انگیزه شخصی ساخته شده. در مثل مناقشه نیست اما «الغدیر» چطور نوشته شده؟ علامه امینی با همه عظمت‌اش برای دیگران روزه قضا گرفته و نماز قضای نیایی خوانده تا هزینه‌های این کار بزرگ خرده خرده و به‌ز حمت جور شود.

• یکی از دلایل تغییر نه گفتن‌ها این بوده که در طول این سال‌ها یک صبوری اتفاق افتاده تا کم‌کم این آدم‌ها نرم شوند و فرآیند جلب اعتماد طی شده است. دوم این که شمال‌بله‌ها را که باعث تولید اثر شده می‌بینید. ولی، نه‌ها را نمی‌بینید. یعنی بسیاری از آدم‌ها نه گفتند و هر چه کردیم تا آخر نشد.